

اشارت کرد که آنست که در پیش آرد نیز خواستیم و آرزو داشتیم و پیش شیخ آوردیم و
 تا سر آرد بکشاید و در آن روزندان آن شخص بود تا پسنای و بر جای مانده مغالاج و مجذوب گردید
 گفت خود اذن الله تعالی آن بود که خواست روان و اسپنا اولاد هیچ فتنی در آن اذعان
 برخاست و شیخ در آن بوی مرد پیون آمد و هیچ نخورد و پیش شیخ ابو سعید قلی بود
 و آن فتنه را با وی نگهش گفت شیخ عیبا لعا ذلای لاکمه و الا برص من حی الموقت
 با و الله روزی شیخ مجلس میگفت با آن دلالتشاد و بعضی مردمان متفرق شدند
 شیخ روزی با او کرد و گفت من جمع میکنم و تو فرقه میکنی و اجمال مجلس را با دلالتشاد
 و در پیروز مجلسی با دیدی که در بیان شیخ گوید که نوعی همه شیخ محیی میر شیخ
 همی که پیش شیخ التقات نمود و زوی سلام نکرد با خود گفتند ای محیی هر چه ما پیش
 بیستادیم خود میفرستیم از جام بنیاد بر شیخ هونی این تر خا طرا ما نشده بود که شیخ بلیغ
 کتان بمن گویند و مزه و سلام و وی شیخ آوردند چنانکه میان من و شیخ جا میشدند
 با خود گفتیم آن حال غیر از این بود شیخ بمن التقات کرد و گفت تو خواسته ندانسته که کما
 مزه مان بدست ما نشنا اگر خواهم دهی ایشان را از خود بگیرد ایم و اگر خواهیم روی
 با خود کنیم یکی دو شایع گوید که مدتی از مدعی تعالی درخواستم که یکی از رجال غیبی در این
 نمازید بکنند در خات دیده که زیارت ما مچیل بکنم و نزد یک قهروی مزه بیت خطی
 من قنای که از رجال غیبی است چون بیدار شده با بیلا که و بیایه بیشتر و زیارت اما احمد
 رقیق آرزو را با حقتم و در ذرت فحیح کرده وی پیش از من بیرون رفت و هر چه

بیت سحر عبد القادر نیکو مسافر گوید
 ما در ذل و اوصاف بعضی را در زند
 شکوه از مردگان از فرمان خدا قضا

نویسند که این اصل و غیرت مسلمانی
 و از آنکه آن تبسم باطنی است از اوست
 خصلت است

وی و آن شده چون بدخله رسید هر دو کنار در جمله فراموش آمدند و قتل یک کام از جمله
 یکدشت سوگند بوی داده که با است تا سخن گوید با استاد گفتند و در حقه ب توجیه است گفت
 خبیثا مسلما و ما انما نلش کما کما در خاطر من افتاد که وی چنین مذهب است با کشف
 و با خود گفتند و در آن با شیخ عیبا لعا در یکدیگر بوی رسته وی فتنم و در خا نه وی و الیقینا
 از دیون خانه آقا نداده که از مشرفه علم هیچ اولیای چنین مذهب نیست جز وی که از
 سر بیاد شیخ گوید که بخندت وی مشغول و بیشتر بشها پیداری بود هر یک شب از خانه شیخ
 بیرون آمدن بقات پیش روی التقات نکرد و روی بمدرسه نهادند که شده بیرون
 رفت و من نیز در عقب وی چنانکه کان من آن بود که وی بنیاد اندک من هم را چون بدو آواز
 بغداد رسید گشاده شد وی بیرون رفت و من هم بیرون رفتم تا از فراموشی آمدن آنکه
 راه برهنم تا که به نشنیدی رسیدید که من دانستم که گمانت بر باطل در آمد و با این نشن
 تر نشسته بودند پیش آمدند و وی سلام کرد ندانم در پس ستونی پنهان شده هر
 از یک جانب رباط آواز ناله می آمدند که زمانی آن ناله ساکن شد تا نگاه سردی آمد
 و بلا تعلق که آواز ناله میزد رفت و بعد از آن بیرون آمد شخصی با بر و شمشیر گرفته
 و شخصی دیگر با آمدن سر هفتنه و موهای لب دراز شده و پیش شیخ نشستند و با
 تعلیم شما از بیرون و سوی لب و سر و در گرفت و طاقیه پوشانید و نام او احمد
 نهاد و آن شش تن را گفتند که ما مؤمن شده بر آنکه آن شیخ را بد آن سره که در اول ایشان
 گفتند که سعا و طاعت بی شیخ بیرون آمد و ایشان را بگذاشتند و من در عقب ایشان

Copyrighted by King Fahd University